

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثم لا وجه لتقدير خصوص المؤاخذة بعد وضوح أنّ المقدر في غير واحد غيرها و لا ان يكون المقدر هو الاثر ظاهر في كل منها».

مرحوم آخوند ما در ما لایعلمون را موصوله معنا کردند و طبق این معنا نیازی به تقدیر نیست. درمقابل مرحوم شیخ ما را به قرینه سیاق فعل معنا کردند و در ما لایعلمون به دلالت اقتضا باید مواخذة را در تقدیر بگیریم.

مرحوم آخوند به مرحوم شیخ اشکال می کنند:

اشکال اول: بیان شد که نیازی به تقدیر نداریم و روایت به تنهایی دلالتی روشن دارد.

اشکال دوم: اگر نیاز به تقدیر باشد چه لزومی دارد مواخذة را در تقدیر بگیریم؛ بلکه باید اثر ظاهر یا جمیع آثار را در تقدیر بگیریم. وقتی به روایات دیگر نسبت به فقرات دیگر نگاه می کنیم، می بینیم مواخذة در تقدیر گرفتن صحیح نیست چون روایات دیگر تصریح به نفی اثر وضعی شده است. در محاسن فقرات دیگر را نقل می کند که شخصی مجبور به قسم خورد شده است و زنش را طلاق داده است و یا به اجبار قسم می خورد هر چه دارد صدقه باشد و یا عبدش آزاد باشد حضرت می فرمایند: از ملت رفع شده است مراد اثر وضعی است یعنی نه طلاق داده است و نه عتقی داده است و نه صدقه ای و قسمش باطل است. به فرمایش پیامبر اکرم استشهد می کنند. پس فرمایش مرحوم شیخ صحیح نبوده و طبق بقیه روایات تقدیر مواخذة صحیح نیست.

شاهدی دیگر نیز بیان می کنند که از آنجایی که حدیث رفع امتنانی است باید جمیع آثار حتی مواخذة رفع شود و طبق امتنانی بودن حدیث اگر می خواهیم مجازی در اسناد داشته باشیم باشد این مجاز در جمیع آثار باشد. وجهی ندارد خصوص مواخذة باشد.

حدیث رفع و احکام وضعیه

مرحوم آخوند از این امتنانت استفاده کرده و می فرمایند: طبق امتنانت حدیث رفع باید احکام و وضعیه و تکلیفیه مجهول برداشته شود.

موضوعات احکام بر سه قسم است:

1. موضوعات اولیه.

2. موضوعات باقیبود ثانویه مثل خطا و اضطراب و اکراه، مثل سجده سهو در نماز که در صورت خطا جعل شده است.

3. موضوعاتی که مقید به عمد و علم و هوشیاری است، مثل قصاص که بر قاتل عامد است.

مرحوم آخوند می فرماید: حدیث رفع احکام موضوعات اولیه را بر میدارد. اگر مکلف نسبت به این موضوعات جاهل بود حدیث رفع آن احکام را بر میدارد. بقیه موارد را بر نمی دارد چون واضح است که آن احکام برای کفاره و عقوبت عمل است و خود آنها امتنانی است نمی شود شارع از طرفی منت بگذارد و رفع کند و منت بگذارد جعل کند. مثلاً شارع فرموده است اگر نسیان کردید به جایش سجده سهو بخوانید حال همین را بخواهد بردارد تناقض است.

اشکال: اشکال شده است که اگر جمیع آثار من جمله احتیاط برداشته شده است، آثاری که بر خطا و نسیان نیز وجود دارد، برداشته شده است. چه تفاوتی بین نسیان و خطا از حیث جمیع آثار دارد شامل هردو می شود؟

جواب: مرحوم آخوند در پاسخ می فرماید: فرق است بین جعل و خطا. در مورد احتیاط موضوعش جهل به واقع است و شارع برای تحفظ به واقع اگر احتیاط را جعل کند، آن حکم وجوب احتیاط در موارد جهل برداشته شده است. موضوع احتیاط جهل نیست بلکه تحفظ بر واقع است. موضوع قتل خطایی خطا است و حدیث رفع موضوع حکم را نمی تواند بردارد تا حکم بی اثر شود. حدیث رفع آثار مترتب بر موضوع را بر نمی دارد نه خود موضوع حکم را؛ در نتیجه جایگاه حدیث رفع برداشتن موضوع نیست تا حکم لغو شود؛ بلکه با تحفظ بر موضوع آثار آن را بر میدارد.

توضیح عبارت

«ثم لا وجه» و این ثم اشکال دوم آخوند به شیخ است، عرض کردیم که مرحوم آخوند به مرحوم شیخ فرمود: اصلاً در این حدیث نیاز به تقدیر وجود ندارد و اشکال دوم می گوید که حال که می خواهید تقدیر بگیرید چرا خصوص مؤاخذه را در تقدیر گرفتید، «لا وجه لتقدير خصوص مؤاخذه» چرا لاوجه؟ «بعد وضوح ان المقدر في غير واحد» یعنی غیر واحدی از این فقرات حدیث مقدر «غیرها» غیر مؤاخذه.

عرض کردیم وضوح از روایت محاسن می آید که مرحوم آخوند در چند صفحه بعد به آن اشاره می کنند در آن حکم وضعی یعنی صحت طلاق و صحت عتاق برداشته شده است، «فلا محيص» حالا که وجهی برای خصوص مؤاخذه نیست، چاره ای نیست «ان يكون مقدر هو الاثر الظاهر في كل منهما» اثری که در هر کدام از اینهاست این اثر مناسب عرض کردیم در طلاق اکراه بر طلاق اثرش این است که بینونه که مناسبت با طلاق دارد، برداشته می شود و محقق نمی شود یا الاثر الظاهر یا «تمام اثارها» جمیع الاثار هم مؤاخذه دارد که اثر اخروی است و هم اثرات وضعیه دنیوی دارد که اثری که قیدی دارد.

«التي تقتضى المنة رفعها» آثاری که منت اقتضای رفع آن را دارد، اگر کسی از روی خطا شیشه کسی را شکست، نمی توانیم بگوییم جمیع الاثار برداشته می شود. یکی از آثار ضمان است و اگر شارع بخواهد بردارد با منت سازگاری ندارد و شارع بر

کسی منت بگذارد بر ضرر دیگری شود، این صحیح نیست و لذا باید قید بگذاریم جمیع الاثاری که منت اقتضای رفع آن اثار را دارد.

«کما ان ما يكون بلحاظه الاسناد اليه مجازاً» بعد می فرماید جناب شیخ اگر بیاید اسناد مجازی را پیش بکشید، که رفع مجازاً اسناد شده است به ما لا یعلمون؛ اما حقیقتاً برای مواخذة است. مرحوم آخوند می فرماید: نه باز وجهی برای اینکه بگوییم حقیقتاً رفع برای مواخذة است نداریم. «ان ما يكون بلحاظه الاسناد اليه مجازاً» آنی که به لحاظ او اسناد الیها یعنی به این عناوین آنی که به لحاظ او اسناد به این عناوین می شود، مجاز «هو» آن مال «هذا»، هذا مشابه علیه غیرهاست یعنی غیر مواخذة یعنی چیزی که به لحاظ عناوین مجازی است خصوصیتی برای مواخذة نیست. «کما لا یخفی»

«فالخبر دل علي رفع كل اثر تكلیفی او وضعی» خبر دلالت دارد بر اثر تکلیفی یا وضعی که «كان في رفعه منة علي الامة» منتی است بر امت، «کما استشهد الامام عليه السلام» این کما استشهد شاهد برای حکم وضعی می آورند. «بمثل هذا الخبر في رفع ما استكروهوا عليه» آن که اکراه بر آن شده است، «من الطلاق و الصدقة و العتاق» و عرض کردم این روایت محاسن است و در روایت محاسن داریم که مردی اکراه می شود و قسم می خورد بر طلاق زنش و عتاق عبیدش و بر صدقه اموالش که اهل سنت همین را ملاک می دانند که به همین طریق طلاق و عتاق وارد می شود و صدقه وارد می شود. از نظر فقه ما طلاق با این طریق واقع نمی شود.

اشکال استاد به مرحوم آخوند

تعجب این است که خود مرحوم شیخ انصاری متوجه این اشکال بوده است و مرحوم آخوند چطور توجه نکرده اند. مرحوم شیخ در رسائل می فرمایند: «نعم يظهر من بعض اخبار الصحيحة عدم الاختصاص موضوع بخصوص المواخذة» از بعضی از روایت صحیح استفاده می شود که مرفوع آنی که برداشته شده است خصوص مواخذة نیست و روایت محاسن را ذکر می کنند و آخر آن جوابی می دهد و در روایت محاسن امام استشهد کرده است به روایت پیامبر و روایتی که در آن 9 تا باشد. «لكن النبوي في كلام الامام مختص بثلاثة من التسعة فلعل رفع جميع الاثار مختص بها» جمیع الاثار در خصوص همین سه تا باشد و بعد آن فتامل دارد.

ادامه عبارات کفایه

«ثم لا يذهب عليك ان المرفوع في ما اضطرروا اليه و غيره مما اخذ بعنوانه الثانوي» یعنی خطا و نسیان همه عنوانین ثانویه است، مرفوع «انما هو» مرفوع «الاثار المترتبة عليه» در موضوع «بعنوان الاولی» یعنی با قطع نظر از عناوین اضطرار و خطا و نسیان و «ضرور ان الظاهر العناوین» و به سبب حدیث رفع این عناوین موجب رفع است یعنی خطا موجب رفع حکم است و نسیان موجب رفع است و «الموضوع للآثر» آنی که موضوع برای اثر است، «مستدع لوضعه» مستدعی برای وضع حکم است.

«فیکف یكون» یعنی یکن آن چیزی که مستدعی وزن است «موجباً برفعه» یعنی در کفاره خطا موجب وضع کفاره است، اگر خطا موجب ثبوت کفاره شد این که موجب ثبوت است موجب رفع نمی تواند باشد. پس حدیث رفع شامل احکام مترتب بر موضوعاتی است که نه قید خطا در آن است، نه قید عدم الخطا.

«لا یقال کیف» مستشکل می گوید: شما چگونه می گوید که حدیث رفع این احکام را بر نمی دارد؟ خود شما گفتید که با حدیث رفع وجوب احتیاط برداشته شده است با وجود احتیاط اثر شی مجهول است و یا تکلیف مجهول است. آنجا که تکلیف مجهول

است، اثرش وجوب احتیاط است و اثر رفع وجوب احتیاطی را برداشته است که مورد جهل است. «و ایجاب» و واو که واو حالیه است «و ایجاب الاحتیاط فی ما لا یعلم» در چیزی که معلوم نیست، «و ایجاب التحفظ فی الخطا و النسیان» مواردی که انسان احتمال می دهد که خطا کند، اول مراقب خودش باشد.

این ایجاب احتیاط «یکون اثرا لهذه العناوین» عناوین یعنی لا یعلم خطا و نسیان به عین این عناوین و به اقتضای نفس این عناوین است و حدیث رفع وجوب احتیاط را برداشته است و وجوب احتیاط جهل مقتضی او نیست و «بل انما» این ایجاب و احتیاط «تکون باقتضاء الواقع فی موردها» واقع در مورد احکام و تکالیف آنی که مقتضی برای وجوب احتیاط است حکم واقعی است، «ضرورة ان الاهتمام به» یعنی اهتمام به واقع شارع چون خیلی اهتمام می ورزد، «یوجب ایجابهما» یعنی ایجاب احتیاط و ایجاب تحفظ را «لئلا یفوت علی المکلف» برای مکلف فوت نشود. «کما لا یحفی».

حدیث حجب

حدیث دوم حدیث حجب است «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»، حدیث حجب می گوید آنچه را که خداوند علمش را از عباد محجوب کرده است و مستور کرده است، خداوند از گردن مردم برداشته است و مرحوم آخوند می فرماید: به همان استدلالی که به حدیث رفع کردیم، اینجا هم هست. ما حجب یعنی کل حکم الزامی هر حکم الزامی که خدا علمش را از انسان مستور کرده است، همان نحو استدلال در اینجا جریان دارد؛ ولی می فرماید: در اینجا اشکالی است که اشکال را شیخ انصاری در رسائل دارد. اشکالی است که این اشکال باعث می شود که نتوانیم به حدیث حجب استدلال کنیم.

اشکال مرحوم شیخ

اشکالی را مرحوم شیخ مطرح می کنند که مورد پذیرش مرحوم آخوند نیز واقع شده است. اشکال به ظهور این روایت این است که مورد روایت جهل و لایعلم به تکالیف واصله نیست. مورد روایت درجایی است که خود شارع نخواست است مکلفین این احکام به آنها برسد؛ نه اینکه رسیده باشد و آنها جاهل باشند چون در این فرض اسناد حجب به خداوند غلط است، چون او محجوب نکرده است بلکه مانع بر سر رسیدنش بوده است نه اینکه خود شارع آنها را ارسال و ابلاغ به پیامبرش نکرده است.

توضیح عبارت

«ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» و «مما حدیث الرفع» یعنی هر حکم الزامی مجهول «الا انه ربما یشکل» این اشکال را شیخ در رسائل آورده است که «بمنع ظهوره فی وضع ما لا یعلم من التکلیف» منع می کنیم تکلیف را در برداشتن چیزی که از تکالیف معلوم نیست «بدعوی ظهوره فی خصوص ما تعلقت عنایتة تعالی» ظهور دارد در خصوص آنچه عنایت خدای متعال تعلق یافته است «بمنع اطلاع العباد علیه» که عباد ابتلا به او پیدا نکند به عدم رسول تبلیغ چون رسل را مأمور را به تبلیغ نکرده است. «حیث انه بدون» آخوند می فرماید: حرف شیخ است که می فرماید مواردی که پیامبر بیان کرده است و به دست ما نرسیده است اسناد بدهیم به خدا که حجب الله انه یعنی چنین است بدون می دون منع خداوند «لما صح اسناد الحجب الیه تعالی» اسناد حجب به خدا صحیح نیست.

حدیث حل

حدیث دیگر هم که این احادیث را اگر به رسائل مراجعه کنید، شیخ مفصل بیان کرده است من جمله آن احادیث حدیث حل

است «کل شی لک حلال حتی تعرف انه حرام بعینه» این حدیث می گوید در هر چیزی که شک دارید حلال است یا حرام، برای تو حلال است تا زمانی که یقین پیدا کنید که حرام است.

اشکالات بر دلالت حدیث

دو اشکال بر این حدیث مطرح است:

اشکال اول: در این روایت کلمه بعینه مطرح شده است که ظهور در شبهات موضوعیه پیدا می کند چون شی حلال است تا زمانی که آن را بعینه بشناسد. مثلاً دو ظرف دارد نمی داند کدام حلال است؟ حدیث می فرماید بر تو حلال است تا اینکه بعینه بدانی کدام ظرف حرام است.

جواب: مرحوم آخوند در مقام پاسخ می فرماید: بعینه اطلاق دارد و شامل شبهات حکیمه و موضوعیه می شود. هرچیزی که نمی دانید حکمش برداشته شده است مطلقاً چه شبهه حکمیه باشد، چه موضوعیه باشد.

اشکال دوم: مورد روایات حل شبهات موضوعیه است و اگر بگوییم حکمیه است، خصوص تحریمیه خواهد بود. در نتیجه روایت برای اصالة البرائة مفید نیست، چون باید تمام موارد موضوعیه و تحریمیه را شامل شود.

جواب: دو جواب مطرح می کنند:

جواب اول قول به عدم فصل است، یعنی کسی را نداریم که در شبهات تحریمیه برائت جاری کند، ولی در شبهات وجوبیه برائت جاری نکند، عکس این را داریم اخباری ها در شبهات تحریمیه برائت جاری می کنند، در وجوبیه نمی کنند، از این طرف قضیه هر کسی که در شبهات اصالت البرائة را جالی نمی داند، در شبهات وجوبیه را اصالت را جاری نمی داند.

توضیح عبارت

«قوله عليه السلام كل شي لك حلال حتي تعرف انه حرام بعينه» این بعین ظهور دارد در شبهه موضوعیه، در صورتی که قید شی باشد، «حیث دل» اول می آیند موضوعیه و حکمیه را عمومیت از این جهت را درست می کنند. «دل علي حلیت ما لم يعلم حرمة مطلقاً» آن که حرمت آن معلوم نیست، مطلقاً یعنی اعم از اینکه حرمت را ندانیم از جهت اشتباه امور خارجی که بشود شبهه موضوعیه و یا «و لو كان من جهت عدم دليل الحرمة» حرمت را نمی دانیم از باب اینکه دلیلی بر حرمت نداریم.

دلیل می گوید: کل شی لک حلال موضوعش آنی است که غیر معلوم الحرمة باشد، این موضوع آن است که وقتی که چیزی که غیر معلوم حرمة باشد مطلقاً چیزی که حرمت آن معلوم نیست، عدم از اینکه عدم العلم از باب اشتباه خارجی باشد یا فقد نص یا عدم دلیل بر حرمت باشد. «بعینه» در چنین موردی است باید با کلمه بعینه معنا کنیم.

مرحوم آخوند می فرماید: بعینه قرینیت ندارد برای شبهه موضوعیه و می گوید تا اینکه معین است بدانید حرام است و هم در شبهات حکمیه و نمی دانید این حرام است یا این حلال و اگر گفت حرام است به آن عمل کنید روی این حساب مرحوم آخوند تعمیم می دهند بعینه قرینیت برای خصوص شبهات موضوعیه ندارد.

آن وقت تعمیم دوم «بعدم الفصل قطعاً بین اباحتها و عدم وجوب الاحتیاط فیها» یعنی در ما لم حرمة در آنی که حرمتش معلوم

نیست بین عدم وجوب احتیاط در شبه وجودیه با این عدم الفصل مطلوب ما تحقق می یابد. دقت کنید قول به فصل این طرف نداریم هر کس گفت که در شبهه تحریمیه احتیاط واجب نیست، در وجوبیه هم واجب نیست و کسانی داریم که تحریمیه احتیاط را واجب می دانند و در وجوبیه واجب نمی دانند مثل اخباری ها و همین مقدار عدم قول بالفصل کافی است.

جواب دوم: جواب دوم «مع امکان ان يقال» مرحوم آخوند می فرماید: هر چیزی که احتمال وجوب بدهیم ترکش، حرام است، پس شبهه وجوبیه یعنی آن که احتمال وجوب می دهیم اگر ترک کنیم احتمال قربت می دهیم و با این بیان ملازمه دارد «ان يقال ترک ما احتمل وجوبه من ما لم يعرف حرمة» آنی که وجوبش احتمال داده می شود. حرمتش معلوم نیست و حرمتش احتمالی می شود و چیزی که فعلش واجب است ترکش حرام است و چیزی که وجوبش معلوم نیست حرمت ترک آن هم معلوم نیست لم يعرف حرمة «فهو حلال تامل» یعنی بین اینها ملازمه نیست اگر چیزی فعلش واجب شد دلیل براین نیست که ترکش حرام است یعنی امر شود مقتضی به امر نیست کما بحثش مفصلاً گذشت.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين